

"و خورشید از اعماق

کھکشان های خاکستر شده را روشن می کند"

گواهی بر نادرستی گزارش نمایندگان مجلس از بند ۳۵۰ زندان اوین

فریبرز رییس دانا

در تاریخ دوم بهمن ۱۳۹۱ در ساعت ده و نیم صبح ، اینجا در داخل بند باخیر شدیم چند نفر از نمایندگان مجلس و عضو کمیسیون امنیت ملی، که مایل نیستم نامش شان را به خاطر بسپارم، به همراه یک خاتم، یک عضو عالی رتبه ی زندان و یک عکاس یا فیلم بردار برای بازدید به داخل بند آمده اند. بود و نبودشان برای من هیچ تفاوتی نداشت زیرا می دانستم نه برای کشف حقایقی چون ونه برای کمک به اجرای عدالت که برای "مصلحت سیاسی" پا به اینجا گذاشته اند انتظار هم نداشتیم که بخشی از واقعیت های مربوط به مسایل اینجا را – چه برسد به همه ی آنها را – به اطلاع افکار عمومی برسانند. چون می دانستم مصلح اندیشی آنان تا به کجاست.

نه آنها ونه من نیز هیچ رغبتی به ملاقات با یکدیگر نداشته ایم. همان گونه که من آنها را نمی شناختم، چه بسا آنها نیز چنین بودند. اما آنها چنان به گونه ای سراپا خلاف به افکار عمومی گزارش کرده اند که من ناگزیر شده ام این گونه به توضیح پردازم:

نخستین چیزی که برای برای من و همه ی دوستانم و شمار زیادی از هم بندیان که با من در این باره حرف زدند، مطرح شد و همه بی پاسخ ماندند، این بود که به قرار اطلاع و بنا به آنچه گویا نمایندگان اعلام کرده بودند، آنها با توافق مسوول زندان قرار بوده است که تنها به یکی از اتاق های بند بروند و اگر کسانی هم مایل به گفت و گو با نمایندگان هستند باید به آن اتاق بروند. این شائبه نیز از همان لحظه ی ورود نمایندگان برای زندانیان مطرح شد که نکند انتخاب آن اتاق به خاطر حضور چهره های شاخص از جریان های سیاسی در آن اتاق است که وجه مشخص آن "درون نظام بودن"، " معتقد به اجرای بدون تنازل قانون اساسی" و "اعتراض به نتایج انتخابات خرداد ۸۸" است. البته آن زمان هیچ یک از اعضای اتاق به حضور انحصاری نمایندگان در آن اتاق و عدم حضورشان در مکانی عمومی تر اعتراض نکردند و به رغم روشن بودن جهت داری این ملاقات، با آنها به گفت و شنود پرداختند.

به هر روی این انتخاب هیات بازدید از زندان و آن گفت و گوی مفصل تر (نسبت به گفت و گو با دیگر زندانیان بند) با چند نفر اعضای شاخص آن اتاق و محدودیت عملی برای شنیدن اعتراض و انتقاد سایر زندانیان که حداکثر شامل هفت یا هشت نفر و هر یک در حدود ۴ دقیقه می شد) نه فقط برای زندانیان پرسش برانگیز است، بلکه برای افکار عمومی هم موضوعی است که پاسخ آن برای کسانی که به وضع اجتماعی و سیاسی ایران به طور جدی می پردازند، بسیار با اهمیت است. تا آنجا که مطلع شدیم در مدت اطراق نمایندگان اعزامی در اتاق مقصد، شمار نسبتا زیادی از زندانیان که می خواستند به آنجا بروند و طرح شکایت کنند و عرض حالی بدهند، فرصت چنین کاری را نیافتند و آنان هم که توفیق نصیب شان شد و به قول خودشان دست از پا درازتر برگشتند و از آنچه شنیدند که از سوی مذاکره شده ای به نمایندگان گفته می شد، سخت برآشفته و افسرده شدند. نیز اعمال کنترل برای حضور افراد در جلوی در اتاق مزبور ظاهرا برای برقرار نظم ، اما در واقع برای مدیریت آن گفت و گوی مفصل تر با چند نفر خاص، دال بر رویه ی دو سه ساله باب شده ی "خود-نماینده" ی همه ی بند خواندن برخی از اشخاص است.

چند چرا در این رابطه مطرح است که برای کسانی که به تحول سیاسی و اجتماعی ایران دلبستگی دارند به نظر من اهمیت زیادی دارد:

اگر رسیدگی به امور زندانیان برای قوه ی مقننه مطرح بوده است، چرا کمیسیون اصل نود که باید به شکایات رسیدگی کند، به اینجا نیامد و چرا کمیسیون امنیت ملی که در جست و جوی یافتن راه حل های امنیتی و سیاسی و دیپلماتیک به خصوص برای شرایط ویژه است، به اینجا آمده است؟ چرا در نزدیکی انتخابات و نه در پی شکایت های مدام زندانیان این کمیسیون به اینجا آمده است؟ چرا با تصمیم قبل آن اتاق را برگزیده اند؟ شاید هم جاذبه هایی در آن اتاق هست که این قبیل هیات ها را به سمت خود می کشاند) چرا بیش از آن، یک نفر از اعضای اعتراض کننده و منتقد جدی حاکمیت در آن اتاق را به زندان قزل حصار فرستادند؟ چرا پیش از آن وکیلی حقوق بشر خوشنام را یک روز بیشتر در بیمارستان نگه داشتند تا هنگام بازدید هیات فرستادگان در بند ۳۵۰ نباشد؟ چرا پس از مدتی توقف و مذاکره در آن اتاق، زندانیان شاکی را به حضور نپذیرفتند؟ چرا وقت و بیشتری به زندانیان اختصاص ندادند و فقط حرف تقریباً یک سوم شاکیان را شتاب زده شنیدند (یا اصلاً نشنیدند) و مثلاً چه می شد که یک روز دیگر هم نزول اجلال می کردند یا همان روز از بهترین ناهار زندان که بر خلاف برنامه ی غذایی به جای سه شنبه، روز دوشنبه (روز حضور نمایندگان در زندان) توزیع کردند، نوش جان می کردند تا بهترین های ما را با بدترین های خود مقایسه کرده باشند؟ چرا آقایان هیات بازدیدکننده به مسجد کوچک بند که به هر حال فضایی دو سه برار اتاق داشت و خیلی ها می توانستند در آن خانه ی خدا به جای آن اتاق درگفت وگویی شفاف بنشینند و بگویند و بشنوند

مشکل حکایتی است که تقریباً می کنند

گویند حدیث عشق نگویید و نشنویید

چرا فقط با آن چند نفری که در رسانه ها از آن ها نام برده اند مفصل تر از دیگران گفت وگو کردند و از همان ها نقل و قول هایی کردند؟ و مهمتر از بقیه، اینکه چرا اعضای آن اتاق یا گروهی که نماینده واقعی مردم اند و این را اعضای آن اتاق هم اذعان دارند) و نه بی طرفند، نه مسوولیت حقوقی و اجرایی برای رسیدگی به شکوایه های زندانیان را دارند و نه از پیش نیت شان ناشناخته مانده بود (بازی های انتخاباتی) این چنین به گفت و گو نشستند؟ و چرا در این باره به گفت وگویی نشستند که می دانستند نماینده ی واقعی مردم نیستند؟ بالاخره اینکه چرا گزارشی داده اند که پر است از نادرستی، بی انصافی و بی حرمتی به زندانیان؟

در باره ی این چرای آخری حرف دارم:

این نمایندگان نقل کرده اند که: " اینجا زندان نیست و هتل است" (شرق و بهار) گفته اند آشپزخانه های مفصل دارد و غذای عالی در اختیار همه است. واقعا زهی به اخلاق و پاکیزگی سیاسی شما.

اگر بکاویم در می یابیم که خیلی هتل ها و اقامتگاه هایی که شما بازدید کنندگان از هتل ۴ ستاره ۳۵۰، به آنها تشریف برده، غذا خورده و خوابیده اید، آیا اینجا همان جاست؟! من به شرط انصاف و شرافت و مسوولیت انسانی از همه ی اعضای این هیات می خواهم کرم نمایند و فرود آیند و اینجا را خانه ی خود بدانند و فقط دو سه هفته ای غذای خود و خانواده شان را (که امیدوارم غم نبینند) با غذای ساکنان این بند عوض کنند و بیایند و طعم غذای ساکنان این حصار را (که زندگی هایی را به جرم آزادی خواهی یا جرم زمی که بر سر گل ها نشسته اند" یا گیرم خطا در خود می فشارد، بین خود و عزیزانشان تقسیم کنند و فکر کنند این مزه همان تعریف و تمجید های نادرست و گمراه کننده و چاپلوسی های ویرانگر است. چنین کنند تا قدر و مزه آزادی را بفهمند. چنین کنند و بگذارند نازپرورده ها نیز کمی از این خوان نعمت بهره ببرند. خوب است بدانند که ماه ها گوشت نخورده (مثل بخش گسترده ای از مردم محروم و نیروی کار همه ی جهان و میهن ما نیز) و با آب زیبوی لوبیا سر کردن چه مزه ای می دهد. تشریف بیاورند در همین هتل ۴ ستاره در اتاق های ۳۰ تا ۳۳ متری که ۲۵ تا ۲۷ نفر در آن روی زمین یا روی تخت فلزی چسبیده به طاق با خطر سقوط (و سابقه ی زیاد شکستگی دست و پا و جمجمه) می خوابند، سرکنند و طعم خوش خواب پرنیانی را دریابند. بیایند و برای استفاده از این سرویس های صد درصد نابهداشتی و عفونت زا و چند تایی اتاقک یک و نیم متری کثیف با لوله های شکسته و داغان و

پوسیده را به عنوان شیر و دوش با محدودیت جدی آب گرم توی صف بایستند و بعد حمام کنند و خستگی کار و تلاش از تن به در کنند ، اما مثل ما لذت ببرند. بیایند در این آشپزخانه ی کوچک برای ۲۰۰ نفر که گویا آن قدر با شکوه است که به مطبخ شاه عباسی طعنه می زند، برای خودشان اشکنه، دمی و نیمرو درست کنند و از زندگی با هم لذت ببرند.

بیایند و بنشینند لباس های زیر و رو و پتو ملافه شان را در همان طشت کنار همان دستشویی بشوند و چنگ بزنند تا مثل ما آراسته باشند. راستی آیا هیات بازدید کننده سری هم به دست شویی و توالت زد؟ البته کهنه بعضی جاها را نباید دیه شوند. اماشینده ام که گفته اند " هیمهی اتافها" رفتهاند و با " تک تک زندانیان" گفت وگو کردند و این هم از سوی تیمی که از آن اتاق بند، در ۲ ساعت حضور، جم نخورد، مثل بقیه ی حرف ها، چیزی نیست که جز نادرست گویی ها. پس ذره ای پروا از ما ، مردم و فردا و صداهایی که با گوش جان از هم اکنون می شنوم.

طاق و رواق میکده هرگز تهی مباد از های وهوی عربده ی باده خوارها

باری آقایان اگر در اینجا فرش ماشینی و یخچال دیده اید، تماما با پول زندانیان تهیه شده است. در یخچال ها گاهی مواد غذایی می گذارند تا به عوض غذایی که دولت موظف است بدهد و نمی دهد، استفاده شود.

غذای اینجا به درد نخور، اکثرا دور ریختنی است و به دور هم می ریزند. مگر آنان که فشار فقر و گرسنگی متفقا ناچارشان می کند از همان بخورند، که البته همه ی زندانیان سیاسی که امکاناتی دارند با آنها غذایشان را تقسیم می کنند. در غذای دولتی حتا هفته ای ۲۰ گرم هم گوشت برای هر نفر نیست. سویای درجه ی ۲ هم هست و لوبیای سفت و ناپخته و ماکارونی بی گوشت و گاه خورش کرفس(منهای گوشت مگر به تصادف چیزی دریابید که قسم آشپز نادرست از آب درنیاید) و گاه هم عدس پلو با سیب زمینی و سویا و همه ی اینها با بدترین مواد اولیه که به چشم هم می شود دید. میوه و سبزی درکار نیست. اما آنها که پولی دارند از بیرون سفارش می دهند به قیمت بالاتر و آن هم به اندازه ی یک چهارم قوطی کبریت و روزانه به طور متوسط شاید ۱۰ الی ۱۵ گرم پنیر. فروشگاههای وجود ندارد. تنها دکه ای در گوشه ی هواخوری برای کالاهایی محدود – از بیرون می گیرد و قیمت هایش گران و جنس هایش نامرغوب است و متعلق به کارکنان زندانی است که تعاونی درست کرده اند. وقتی میوه ای یا تخم مرغی یا برنجی برای فروش می آید، زندانیان باید وظیفه ی حمل آنها را از درب بند و پله ها و هواخوری تا در فروشگاه خودشان به عهده بگیرند و سپس پول بیشتری برای کالای نامرغوب تر بپردازند. محدودیت میوه ها در مورد مواد شوینده بهداشتی نگران کننده شده است. این بهداشت عمومی است که به خطر می افتد و بیماری ها فزونی می یابد و خوب نمی شوند. باید سرویس ها در راهرو ها توسط زندانیان با شوینده ی کافی شسته شود و عقل سلیم می گوید این کار تقاضا برای خدمات پزشکی را کم می کند، اما این حرفها کاربردی ندارند. آقایان گفته اند اینجا رفاه وجود دارد. با توجه به این که می دانیم آنها معنای رفاه در سطح بالا را عملا درک و تجربه کرده اند، پس گویا منظورشان این است که همین امکانات ونه بیشتر در شان زندانیان است و همین رفاه بس شان است. به ویژه آنکه اینها هم به همت این قهرمانان بازار گرایی و خصوصی سازی و تعدیل ساختاری ، خصوصی سازی ها شده است که نگو.

برای دندان پزشکی ، برای بیمارستان ، برای غذا، برای مواد بهداشتی و شست و شوی در و دیوار و توالت باید یا پول بدهی یا جان. اگر پول نباشد و دوستانی یاری نکنند و عزت نفس این زندانیان رعایت نشود، این درد و رنج و اندوه است که سیطره می یابد و فضای زندان را کدرتر و افسرده تر می کند. این تحلیل ساده را آیا در بازدیدتان در نظر آورده اید و درک کرده اید؟

در مورد وضع سلامت و بهداشت هم ، باز از این فرستاده شدگان می خواهیم که بیایند و برای درد و درمان شان (و بلا از ایشان و خانواده شان دور باد) به بهداری اینجا مراجعه کنند. اگر بیماری جدی باشد، باید دو سه ماه آژگار معطلی بکشند و درد دل و دندان استخوان یا ضعف و آزردهگی را تحمل کنند تا به پزشک متخصص دست یابند که آیا وقت بشود آنها را ببینند یا نه. وقتی تمام مراحل معاینه در بهداری و زندان طی شد و نیاز به عکس و رادیولوژی و ام ای ار و سونو گرافی و معاینات بالینی بیمارستانی پیش آمد، یا نیاز به مراجعه به دندانپزشک فرد زندانی مطرح شد، تازه اول گرفتاری است. حتا

وقتی بیمار حاضر است با هزینه ی خود در بیمارستان بستری شود(در مورد دندان پزشکی که چاره ی دیگری نیست وگرنه باید به دندانپزشک زندان حق ویزیت بپردازند که می گویند گران است) و تمامی گواهی های پزشکی نیز این ضرورت را تایید کردند و پزشک قانونی نیز تصدیق کرد و قرار شد بیمار هم با دست بند و لباس زندان، تحت الحفظ به بیمارستان برود و دستبند او به تخت بیمارستان قفل شود، باز تازه نماینده دادستان بر سر راه قد می افرازد که او باید تصمیم بگیرد که فرد بیمار، بیمار است یا نه و باید به بیمارستان فرستاده شود یا نه و برای این کار خانواده باید چند بار به دادستانی در مرکز شهر تهران سفر کند و در صف بایستد تا نوبت او برای درخواست مجوز برسد و گرنه روند کار در حد سرعت لاک پشت بازنشسته و فرتوت است.

آقایان این خدمات عالی پزشکی و بهداشتی که گفتید همان است که خودتان آرزوی برخورداری از آن را دارید؟ این همان حد عالی پزشکی بود؟

ما زندانی هستیم و تحویل قوه ی قضائیه ، آنها مسوول تامین ما، حفظ حرمت ما و حقوق ما هستند. ما می گوئیم در زندان شماییم، اما محکوم نیستیم انواع محرومیت های بهداشتی، پزشکی، غذایی ، قضایی ، حقوق و انسانی را تحمل کنیم یا درد بکشیم. ما حتا اگر در بیرون پولی هم در بساط برای معالجه خود نداشتیم، اینجا باید با هزینه و مراقبت غیرتبعیض آمیز دستگاه قضایی از خدمات پزشکی در حدی که شما برخوردارید، برخوردار باشیم. آنچه تا به اینجا آوردم شامل خدمات زیستی بود، اما از حکم های ناعادلانه ی سنگین، اعدام و حبس های طویل المدت که باید می نشستید و شرح آن را می شنیدید، چیزی نگفتم. ننوشتم که شما دست و پای آن جوان را که دو سه دقیقه با شما هم حرف زد، دیدید و آن را در گزارشتان به افکار عمومی به زبان نیاوردید. آیا می دانید انکار این واقعیت چه معنایی دارد؟

اینجا مختصری هم از تبعیض ها نسبت به زندانیان، شامل تبعیض در مرخصی، ملاقات، تنبیه در زندان انفرادی، پوشاندن لباس بدریخت و مشترک و تحقیر آمیز زندانی به تن شماری از زندانیان و برخی امتیازها ی دیگر، مختصری شنیدید و وقت داشتید که بیشتر بشنوید، اما نه شنیدید و نه گفتید.

تقریبا مطمئن هستم همه ی کسانی که نامه ی مرا می خوانند از واقعیت امر آگاهند، اما من این جامعه را بیش از این نیازمند شناخت حقیقت می دانم که بخواهم در برابر این گزارشگران نامنصف، نامستقل، نامتعهد، و ناسپاس سکوت کنم.

دست از طلب نشسته و از پا نشسته ایم

عمری دویده ایم، به سرسری و عاقبت

آقایان فرستاده شده کاری از بدی ماندگار کردید که این گونه بی پروا پا روی حق گذاشتید. حقایق را کتمان کردید یا واژگونه گفتید و نقشه ی سیاسی را به جای انجام وظایف مردمی انسانی و ملی کردید. این جا حقوق زندانیان نادیده گرفته شده است. اینکه جرم واقعی آنها، انگیزه اش و مجازاتش چیست و در این باره چه می گویند، جای بحث دیگری دارد. اینجا زندانیان عقیدتی ، سیاسی و سایبری و امنیتی در کنار هم هستند. به هر حال به طور کلی هیچ کدام در دادگاهی مناسب محاکمه نشده اند یا وکیل نداشته اند و یا فرصت کافی در اختیارشان نبوده است. اتهام ها متفاوت اند. من اینجا با بقیه سرنوشت مشترکی دارم لذا اعتقاد دارم برای کسی که در بیرون برای حقوق و آزادی همگانی وبه ویژه محرومان مبارزه می کند، وظیفه است که در اینجا از حقوق انسانی همگانی زندانیان پشتیبانی کند.

من به عنوان یک انسان حق دارم و مکلفم اینجا از حقیقتی که مربوط به حقوق انسانی زندانیان است دفاع کنم و این دفاع اگر آن گزارش خلاف واقع در اختیار افکار عمومی قرار می گرفت، شاید لازم نبود به صورت فعلی باشد، اما به جز آن، به عنوان فردی مسوول برای آزادی و آگاهی ضروری است که از این جنبه ی محدود بیرون بیایم وبه نکته ای اساسی اشاره کنم که می دانم مردم به دانستن آن نیاز دارند.

کنش و انتخاب سیاسی افراد و گروه ها حق خود آنان است اما بیش از آن همین کنش و انتخاب در بقیه ی کسانی که احساس مسوولیت می کنند، این وظیفه را میباید با سلامت کامل و مبتنی بر تحلیل و استدلال به نقد آنها

بپردازند و ریشه یابی شان کند. نظر من آن است که اتفاقی که در آغاز این گزارش نوشتم به هیچ وجه جدا از سیاست های انتخاباتی و قدرت جویی معترضانی نیست که مبنای اصلی اعتراضشان صرف نظر از این ، آن نیت های خیر در این و آن افراد، به دست آوردن کرسی قدرت است و نه پرداختن به عمیق ترین و مبرم ترین دردهای مردم و در راس آن محرومیت های اقتصادی ، محکومیت های سیاسی و محدودیت های اجتماعی. رخدادهایی نظیر رفتار سیاسی و انتخاباتی رهبر معنوی اصلاحات (از آب سرد دماوند تا احتمالاً آب گرم لاهیجان) تغییر مواضع چهره های شاخص محافظه کار و فضا سازی مطبوعاتی مصنوعی و نامطمئن و تماس های مکرر آشکار و پنهان ، نه تنها نوید بخش نجات مردم از گرفتاری های گوناگون از راه مهارت قدرت های اقتصادی و سیاسی مساله ساز و بهره کشی و مداخله های امپریالیستی نیست، بلکه از آن بوی سرزنده ی سازش هایی در سطح غمازان و نخبگان حاضر و پیشین اریکه ی قدرت به مشام می رسد.